

وقایع نگاری جنون

سرشناسه: آگامبن، جورجو، ۱۹۴۲ م.
عنوان و نام پدیدآور: وقایع‌نگاری جنون: شرحی بر زندگی فریدریش هلدلین در فاصله سال‌های ۱۸۰۶-۱۸۴۳/ جورجو آگامبن؛ ترجمه فرهاد محرابی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۶۲-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: شرحی بر زندگی فریدریش هلدلین
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر: شرحی بر زندگی فریدریش هلدلین در فاصله سال‌های ۱۸۰۶-۱۸۴۳.
موضوع: هولدلین، فریدریش، ۱۷۷۰-۱۸۴۳ م.
موضوع: Holderlin, Friedrich
موضوع: نویسندگان - سرگذشتنامه
موضوع: Authors -- Biography
شناسه افزوده: محرابی، فرهاد، ۱۳۶۲، مترجم
رده‌بندی کنگره: PT ۲۳۵۹
رده‌بندی دیویی: ۸۳۱/۶
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۹۷۰۱۴۶

وقایع نگاری جنون

شرحی بر زندگی فریدریش هلدرلین
در فاصله سال‌های ۱۸۰۶-۱۸۴۳

جورجو آگامبن

ترجمه فرهاد محرابی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Hölderlin's Madness
Chronicle of A Dwelling Life, 1806-1843

Giorgio Agamben
Seagull Books, 2023



انتشارات ققنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،

نبش جاوید ۲، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

جورجو آگامبن

وقایع‌نگاری جنون

شرحی بر زندگی فریدریش هلدلین

در فاصله سال‌های ۱۸۰۶-۱۸۴۳

ترجمه فرهاد محرابی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۴

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۷-۰۵۶۲-۰۴-۰۶۲۲-۹۷۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0562 - 7

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

تقدیم به خاطره دایی جلال
که در جنون این جهان مهر بود و روشنی...
ف.م



پرتره هلدورلین در شانزده سالگی، مداد، ۱۷۸۶،
اشتوتگارت، کتابخانه دولتی وورتمبرگ، آرشیو هلدورلین.

«هلدرلین در چهل سالگی پی برد که دیوانگی می تواند امری معقول باشد و حتی عملی سنجیده.»

رابرت والسر

«جنون الهی منزلگاه اوست.»

فریدریش هلدرلین (برگرفته از ترجمه او
از نمایشنامه آژاکس اثر سوفوکل)

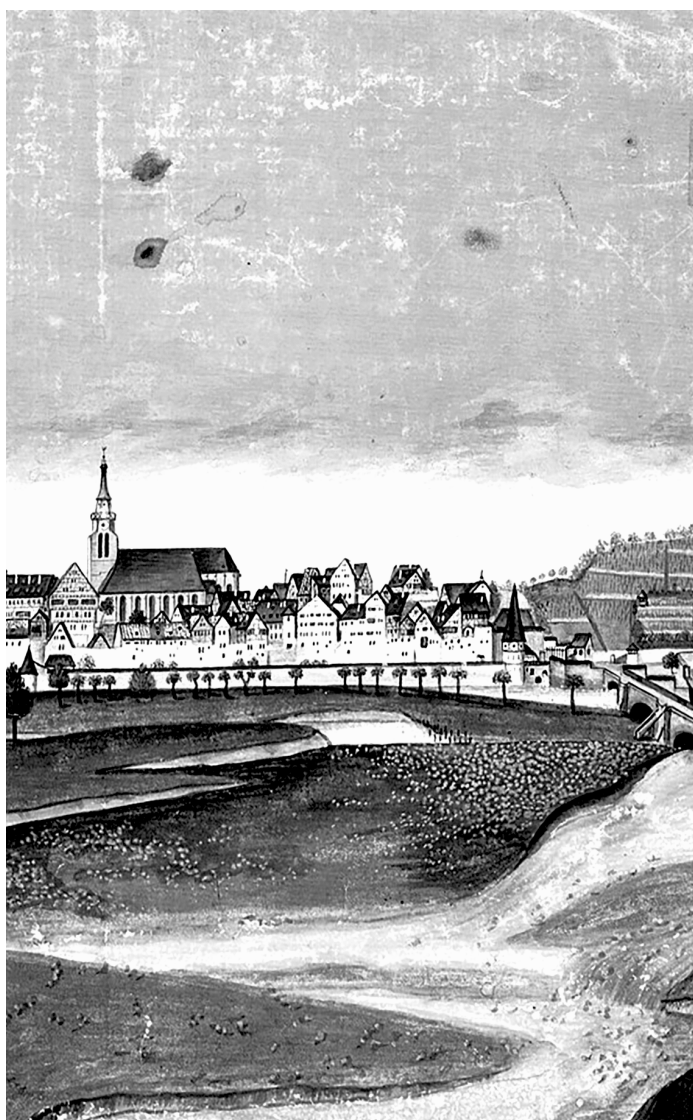
«آن زمان که زندگانی ساکن مردمان در دوردست ها ناپدید می شود...»

فریدریش هلدرلین، از شعر «چشم انداز»

باید،
باید که مردی،
باید که مردی امروز پا بر این جهان گذارد،
با محاسنی نورانی
همچون بزرگان قوم: می تواند او،
اگر کلامی بگوید
در باب این زمانه،
می تواند او
تنها یاوه سر دهد و یاوه سر دهد
بارها، بارها
دیگر بار دیگر بار
(پالا کش، پالا کش)^۱

پل سلان (از شعر «توینگن، ژانویه»)

۱. Pallaksh: بنا بر نظر برخی لغتی است که هلدرلین خود ساخته بود و علاقه بسیاری به آن داشت؛ لغتی فاقد معنای مشخص و تثبیت شده؛ لغتی که در واقع یک «نا-واژه» (unword) است تا نسبتی بین جنون و کلام شاعرانه برقرار سازد؛ امکانی زبانی که هم از تعین کلام شاعرانه بگریزد و هم مجرایابی باشد برای رسوخ جنون در شعر. —م.



چشم‌اندازی از توبینگن، طراح ناشناس، آبرنگ و لعاب،
مربوط به اواسط قرن هجدهم، شهر مارباخ آم نکا، موزه ملی شیلر.

فهرست

۱۵	یادداشت مترجم.....
۲۳	کلامی با خوانندگان.....
۲۵	آستانه.....
۳۵	سرآغاز.....
۸۷	وقایع نگاری زندگی گوته ۱۸۰۹-۱۸۰۶.....
۱۰۷	وقایع نگاری زندگی هلدلین ۱۸۴۳-۱۸۰۶.....
۲۶۳	سخن آخر.....
۲۹۳	فهرست کتاب‌ها در خانه هلدلین در نورتینگن.....
۲۹۷	کتاب‌شناسی.....
۳۰۰	نمایه.....

یادداشت مترجم

آن زندگی‌ای را که در «آستانه» زندگی می‌ایستد چه می‌توان نامید؟ زندگی‌ای که به زعم جورجو آگامبن در این کتاب در «آستانه‌ای قطعیت‌ناپذیر» می‌ایستد چگونه چیزی است؟ پاسخ به این سؤال رسالت کتاب حاضر بوده است. فیلسوف ایتالیایی بر آن بوده تا نشان دهد چگونه پارادایم تکین و خودآیین این زندگی خود را چنان برمی‌سازد که با تعینات و اشارت‌های مضمونی-فرمی فرهنگ مدرن نمی‌توان به ساحت آن راه یافت. آگامبن در این کتاب - که فرصت نگارشش حاصل انزوای اجباری همه‌گیری کرونا بوده - به سراغ فریدریش هلدلین (۱۷۷۰-۱۸۴۳) شاعر بلندآوازه آلمان رفته تا چیرستی زندگی در آستانه را شرح دهد. برای کسانی که مطالعه‌ای در منظومه فلسفی آگامبن داشته‌اند و با مفاهیم «آستانه» و «وضعیت استثنایی» و از همه مهم‌تر «حیات برهنه» آشنایی دارند، این اثر به شکلی توأمان هم جذاب خواهد بود و هم ملال‌آور. جذاب از آن رو که شاعر-فیلسوفی که همواره و به‌تلویح در جای‌جای بزرگ‌ترین پروژه آگامبن یعنی هوموساگر قرار داشته و به‌اختصار و پراکنده اشاراتی به او شده، این بار خود به موضوع اصلی پژوهش بدل می‌شود. آگامبن در تلاشی شگرف و وسواس‌گونه به سراغ او رفته تا از مجرای واکاوی، صحت‌سنجی و تفسیر آنچه «جنون» او خوانده می‌شده، بر شناخت‌ناپذیری و بیان‌ناپذیری

معنای آن زندگانی‌ای انگشت نهد که لاجرم به زعم آگامبن معنای کلی‌اش را تنها در سیمای یک «شمایل» (figure) می‌توان دریافت، تا آن وجه شناخت‌ناپذیر و تکینش را در چارچوب تنگ «دانش» محصور نسازد. آگامبن در صفحات آغازین کتاب با اشاره به جاکومو لئوپاردی، دیگر شاعر مهم هم‌دوره هلدلین، بر زندگانی‌ای دست‌ناخورده و ناب انگشت می‌گذارد که نمی‌توان ساحت آن را با صورت‌بندی‌های معمول زندگی مدرن به ادراک درآورد؛ زندگانی‌ای که دوگانه توفیق/شکست در ارزیابی آن اشارت معنایی خود را از دست خواهد داد.

این تأکید مفرط و البته بجا بر «صورت» و حقیقت «شمایل‌گون» زندگی هلدلین دقیقاً همان‌جایی است که دوستداران فلسفه آگامبن ممکن است آن را ملال‌آور بیابند. این کتاب در واقع بیش از هر چیز، و همان‌گونه که در عنوان آن نیز آمده، یک «وقایع‌نگاری» است؛ آن هم وقایع‌نگاری آن زندگانی‌ای که از فرط انزوا و سکون «هیچ‌چیز در آن رخ نمی‌دهد». واکاوی وقایع‌نگارانه زندگی هلدلین، که از مجرای غوطه‌خوردن در انبوهی از جزئیات ریز و درشت زندگی شاعر آلمانی پی گرفته می‌شود، کتاب آگامبن را به رساله فلسفی رمان‌گونه‌ای بدل می‌کند که کاوش در ارجاعات تئوریکش جز از مجرای باریک‌بینی در جزئیات هرروزه زندگی هلدلین میسر نمی‌شود. خواننده اگر کمی حوصله کند، ظرافت و بداعت حیرت‌انگیزی را درخواهد یافت که آگامبن صرف شناخت زندگی هلدلین ساخته.

در کانون تفسیر او از «سکونت شاعرانه»ی هلدلین و «جنون» او، همان دیالکتیک در وضعیت ایستایی (Stillstand) والتر بنیامین قرار دارد؛ همان مفهومی که به‌دفعات در سرتاسر آثار آگامبن بدان ارجاع داده می‌شود؛ نظرگاهی فلسفی که فیلسوف ایتالیایی را در فرارفتن از دیالکتیک هگلی یاری می‌رساند. آن بهره‌ای که آنتونیو نگری از انگاره «ضد-مدرن» لئوپاردی می‌برد تا از دیالکتیک تقلیل‌گرای هگلی و کل سنت ایدئالیسم

آلمانی عبور کند،^۱ این جا از مجرای هلدرلین برای آگامبن حاصل می‌شود. او در کتاب می‌گوید:

آنچه هلدرلین به ما می‌آموزد این است که برای هر هدفی که آفریده شده باشیم، مطمئناً موفقیت هدف این آفرینش نبوده؛ در هر شاخه‌ای از هنر، در هر حوزه‌ای از پژوهش، و بالاتر از همه، در هنرِ نابِ زندگی کردن، سرنوشتی که برای ما تعیین شده شکست است. و با این حال، خودِ همین شکست – اگر بتوانیم آن را مغتنم بشماریم – بهترین کاری است که می‌توانیم انجام دهیم، درست همان‌گونه که شکست ظاهری هلدرلین موفقیت‌گفته را تماماً از میان برمی‌دارد، و هیچ اعتباری برای آن باقی نمی‌گذارد.

این نگاه همان نگاهی است که به زعم دیوید کیشیک در کتاب درخشانش در باب فلسفهٔ سیاسی فیلسوف ایتالیایی، می‌تواند «اندیشهٔ خود آگامبن و زندگی هم‌تراز با آن را» شرح دهد. هستی هلدرلین در این معنا به والاترین مثال برای تفکر آگامبن بدل می‌شود. کیشیک می‌نویسد:

امروز نگرستن به هر چیز، جز از منظر پیشرفت، بسیار دشوار است. همه چیز در زندگی باید توسعه یا تنزل یابد، گشوده یا بسته شود، پیشرفت یا پسرفت کند، بهتر یا بدتر گردد. حتی یک فکر به منزلهٔ یک «جریان فکر» فهمیده می‌شود، که دست‌کم در ذهن آگامبن یک تناقض آشکار است؛ چراکه ما پیش‌تر دیده‌ایم، اصل مسئله دربارهٔ فکر کردن این است که می‌تواند قطارِ در حرکت را متوقف کند. اگرچه بیشتر متفکران مدارای بسیار اندکی با پیشرفتِ متوقف‌شده دارند، مدارا نکردن آگامبن به سوی خودِ پیشرفت به معنای دقیق کلمه جهت گرفته است: قطاری ترمزبریده که حاملِ نیمی از بشریت است، ناتوان از پیاده شدن، در حالی که آن نیم دیگر کنار ریل‌ها ایستاده‌اند، ناتوان از سوار شدن، چنان‌که

1. Antonio Negri, *Flower of the Desert: Giacomo Leopardi's Poetic Ontology*, Translated by Timothy S. Murphy (State University of New York Press, 2015).

آگامبن با بیانی نه‌چندان نامطمئن اعلام می‌کند: «این مسئله به این خاطر است که ما کارهای هنری یا فکری نو نمی‌خواهیم، ما دوران دیگری از فرهنگ و جامعه نمی‌خواهیم، آنچه ما می‌خواهیم نجات‌دادن دوران و جامعه از سرگردانی در سنت است، فراچنگ آوردن امر نیک-تعویق‌پذیر و نا-دوران‌مند-نهفته در آن‌ها. بر عهده گرفتن این رسالت، تنها اخلاق و تنها سیاستی خواهد بود که درخور اکنون است» (ایده نثر، ۸۸).

زیستن در سکون دیالکتیکی به ما اجازه می‌دهد تا سرانجام این نیاز آزاددهنده به همیشه به‌روز بودن با هر آنچه در جریان است را کنار بگذاریم، و این خواستِ هگلی فرزند زمانه خویش بودن را رها کنیم. در عوض، الگوی ما کودکان محروم از ارث ریلکه می‌شود، «که به آنان، نه دیگر آنچه بوده است تعلّق می‌گیرد و نه آنچه دارد می‌آید.» چنانچه آگامبن در حال و هوایی همسان می‌افزاید که انسان به‌راستی معاصر، آن کسی نیست که کاملاً با حال حاضر مقارن می‌شود، بلکه آن کسی است که زندگی‌اش با زمانه‌اش دقیقاً همزمان نمی‌شود - کسی که رابطه‌اش با عصر خود اندکی ناهمزمان یا پیوندگسسته است، روی آستانه میان «نه دیگر» و «نه هنوز» (آپاراتوس چیست؟ و مقالات دیگر، ۴۰-۴۱).^۱

و این چنین است که وقایع‌نگاری فلسفی-شاعرانه آگامبن از سال‌های «جنون» هلدرلین پرتوی بر کل پروژه فکری او می‌افکند؛ نقدی شاعرانه بر سازوکار سیاست مدرن را پیش چشمانمان می‌نهد، و به ما کمک می‌کند تا درکی ملموس‌تر و عینی‌تر از زیست سیاسی‌مان در جهان امروز به دست آوریم. ضمن این‌که تمامی این‌ها را از مجرای توصیف ظرایف یا «سکونت شاعرانه» طرح می‌کند.



ترجمه فارسی این کتاب فارغ از این‌که تلاش داشته کتاب دیگری از فیلسوف

۱. دیوید کیشیک، قدرت زندگی: آگامبن و سیاست آینده، ترجمه مجتبا گل محمدی (تهران: بیدگل، ۱۳۹۹)، صص ۸۴-۸۵.

مهم ایتالیایی را در دسترس خواننده فارسی زبان قرار دهد، دو منظور دیگر را نیز مد نظر قرار داده: نخست آشنایی با هسته اصلی «فلسفه هلدرلین»؛ در بخش درخشان و در عین حال موجز آگامبن در قسمت «سرآغاز» کتاب و نیز در بخش پایانی آن، خواننده می تواند تصویری روشن از نسبت، قرابت و نیز تباین میان مسیر فلسفی هلدرلین با هگل و فیشته و تضاد فکری شاعر با سنت ایدئالیسم آلمانی به دست آورد. خواننده علاقه مند می تواند برای مطالعه بیشتر در این زمینه، در کنار این اثر، به کتاب پژوهشگرانه و تحسین برانگیز فرانتز گابریل نائون نگاهی بیندازد.^۱ دلیل دوم دست یافتن به شناخت بهتری از خود هلدرلین به عنوان یکی از بزرگ ترین شاعران ادبیات غرب خواهد بود، شاعری که در فارسی هنوز آن قدر که باید شناخته نشده و این اثر قطعاً می تواند پرتوی بر زندگی رازآلود و یگانه او بیفکند.

نخستین آشنایی مترجم فارسی با هلدرلین از مجرای خوانش فلسفه هایدگر رقم خورده است. نخست خواندن مقاله مهم «پرسش از تکنولوژی» و بعد خواندن شعری از او در کتاب درخشان میگل دیبستگی یعنی هایدگر و سیاست که برای سال ها در ذهن حک شده بود و به احتمال و به سیاقی ناخودآگاه انگیزه ترجمه کتاب حاضر شد:

O all ihr treuen Freundlichen Götter
Dass ihr Wüsstet, Wie euch meine Seele geliebt

آه ای همه خدایان راستین و صمیم
ای کاش می دانستید که روح من زمانی چقدر شما را دوست داشت^۲

و بعد ترجمه های وحشی، طوفانی و سرگشته بیشن الهی؛ تک جملاتی که گاه حک می شدند در ذهن، بی هیچ دلیلی؛ مثل این جمله از شعر «در آبی دلنواز...»:

۱. فرانتز گابریل نائون، انقلاب، ایده آلیسم و آزادی انسان: شلینگ، هلدرلین و هگل و بحران ایده آلیسم آلمانی اولیه، ترجمه محسن باقرزاده مشکی باف (تهران: نگاه معاصر، ۱۴۰۰).
۲. میگل دیبستگی، هایدگر و سیاست، ترجمه سیاوش جمادی (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱)، ص ۱۲۰.

مرا چه می‌شود، اما، اگر حال در خیال تو باشم...^۱

و نیز ترجمهٔ درخشان استاد نادیده‌ام محمود حدادی از برخی از مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین اشعار هلدرلین و همچنین رمان سحرانگیزش یعنی هیپریون؛ رمانی که در طول کتاب حاضر به کرات به جایگاه والایش در اندیشه و حیات شخصی-نظری شاعر آلمانی پی خواهیم برد.

شعرهایی که اما در این کتاب آمده‌اند اغلب اشعار کمترشناخته‌شدهٔ شاعر و مربوط به سال‌های پایانی حیات هلدرلین هستند که حتی در زبان انگلیسی نیز، همان‌گونه که مترجم انگلیسی کتاب خاطرنشان کرده، برگردانی از برخی از آن‌ها وجود نداشته. اصل آلمانی این اشعار در متن کتاب آمده و ما نیز به پیروی از منطق ترجمهٔ انگلیسی، آن‌ها را در کتاب آورده‌ایم. پس از کش و قوس‌های فراوان در نهایت اصل آلمانی اشعار را ملاک ترجمه قرار دادم تا برگردانی بی‌واسطه‌تر از آن‌ها را در کتاب داشته باشیم. هرچند جا دارد به ترجمهٔ دقیق و زیبا و وسواس‌گونهٔ آلتا ال. پرایس از این کتاب اشاره کنم که طی مراحل مختلف ترجمه بسیار از آن آموختم. آلبرتو توسکانو، مترجم و نظریه‌پرداز نام‌آشنا، ویراستاری این ترجمه از ایتالیایی به انگلیسی را بر عهده داشته که بر کیفیت ترجمهٔ انگلیسی خوب کتاب افزوده.

عنوان اصلی این کتاب جنونِ هلدرلین: وقایع‌نگاری یک زندگی ساکن، ۱۸۰۶-۱۸۴۳ است که در ترجمهٔ فارسی کتاب عنوان فعلی را ترجیح داده‌ایم؛ اشاراتی که در کتاب به تفصیل در باب نسبت بین مضامین «عادت»، «زندگی عادت‌وار»، و «سکنی گزیدن» آمده در زبان فارسی موضوعیت ندارد، اما در تمامی موارد اصل لغات نیز در کنار ترجمه آمده تا خواننده با این تشابهات و تضادها در زبان‌های اروپایی آشنا شود.

یادداشت مختصر و چندخطی مترجم انگلیسی که در واقع توضیحاتی برای خوانندهٔ انگلیسی‌زبان در مورد چند عبارت در آن زبان بوده، این‌که

۱. فریدریش هلدرلین، نیت خیر، برگردانِ بیژن الهی (تهران: بیدگل، ۱۳۹۴)، ص ۱۵۴.

چرا اصل آلمانی اشعار در کنار ترجمه انگلیسی آمده، و نیز معرفی اثری در آن زبان برای آشنایی بیشتر خوانندگان انگلیسی‌زبان با هلدرلین را در ترجمه فارسی نیآورده‌ایم.

در پایان لازم می‌دانم از چند تن از دوستانم تشکر ویژه کنم. نخست استاد و دوست نازنینم آتیلا علی‌شناس که در ترجمه اشعار هلدرلین از دانش و همراهی او بهره‌مند شدم. سپس دوست مهربانم سپهر معینی برای بازخوانی ترجمه اشعار و نیز بخش‌هایی از نقل‌قول‌هایی که از هلدرلین در کتاب آمده. نیز لازم است از شهرزاد ایران‌نژاد عزیز تشکر کنم که در یافتن معادل برخی از داروهایی که در نسخه‌های پزشکی هلدرلین آمده بود یاری‌ام داد.

در پایان سپاس ویژه‌ای دارم از جناب آقای امیر حسین‌زادگان مدیرمسئول محترم انتشارات ققنوس و نیز خانم زهره حسین‌زادگان برای اعتماد و لطفشان، که اگر نبود، این ترجمه قطعاً به سرانجام نمی‌رسید.

شهریورماه ۱۴۰۳

کلامی با خوانندگان

وقایع‌نگاری مربوط به زندگی هلدرلین در این جا اساساً از اسناد موجود در مجموعه‌های زیر استخراج شده است:

Friedrich Hölderlin, *Sämtliche Werke: Grosse Stuttgarter Ausgabe*, vol. 7, 'Briefe-Dokumente', nos. 1-3 (Friedrich Beissner and Adolf Beck eds) (Stuttgart: Cotta-Kohlhammer, 1968-1974).

Friedrich Hölderlin, *Sämtliche Werke: Kritische Textausgabe*, vol. 9, 'Dichtungen nach 1806. Mündliches' (D. E. Sattler ed.) (Darmstadt and Neuwied: Luchterhand, 1984).

Adolf Beck and Paul Raabe (eds), *Hölderlin. Eine Chronik in Text und Bild* (Frankfurt am Main: Insel, 1970).

Gregor Wittkopp (ed.), *Hölderlin der Pfleghsohn, Texte und Dokumente 1806-1843* (Stuttgart: J. B. Metzler, 1993).

وقایع‌نگاری تاریخی مربوط به چهار سال نخست (۱۸۰۶-۱۸۰۹)، که در کنار زندگی هلدرلین قرار گرفته و در این جا بدان پرداخته شده، آن چیزی است که در درجه نخست به زندگانی گوته مربوط می‌شود و از کتاب زیر برگرفته شده:

Goethes Leben von Tag zu Tag. Eine dokumentarische Chronik, vols 1-8 (Siegfried Seifert ed.) (Zurich: Artemis Verlag, 1982-96)

تصمیم گرفتم این وقایع‌نگاری تاریخی را به سال‌های پس از ۱۸۰۹ تعمیم ندهم، به این دلیل که به نظرم آمد قرار گرفتنش در کنار زندگی ساکن هلدرلین [برای همان چهار سال]^۱ به قدر کفایت ساختار خود را پیدا کرده بود. خوانندگان می‌توانند خودشان به‌سادگی آن را تنها با تورق منبعی که در بالا ذکر شد، یعنی زندگی روزانه‌ی گوته، یا هر دانشنامه‌ی تاریخی دیگری پی‌بگیرند.

۱. همه‌ی قلاب‌های توضیحی از مترجم است، در غیر این صورت در پانویس ذکر می‌شود. —م.

آستانه

والتر بنیامین در مقاله «قصه گو» در توضیح تفاوت میان مورخ، که کارش نگارش تاریخ است، و وقایع نگار که آن را بازگویی می کند چنین می نویسد:

مورخ ناگزیر است به طریقی وقایعی را که به دنبال توصیف آنهاست تبیین نماید؛ او به هیچ عنوان نمی تواند به نمایش آنها در مقام نمونه هایی از آنچه در جهان در حال وقوع است بسنده کند. با این وجود این دقیقاً همان کاری است که وقایع نگار انجام می دهد، کاری که نزد نمایندگان کلاسیک این حوزه، آن وقایع نگاران قرون وسطی، که طلوعه داران مورخان مدرن محسوب می شوند، به همان میزان چشمگیر است؛ آنان در گزارش های خود از وقایع تاریخی با تکیه بر طرح ناشناخته و مبهم مشیت الهی، از همان ابتدا از زیر بار مسئولیت ارائه تبیینی تصدیق پذیر و مستدل شانه خالی کرده؛ و به جای آن، مفهوم تفسیر [Auslegung]^۱ را پیشنهاد دادند که هدفش نه برقراری پیوندی دقیق میان رویدادهای معین، بلکه قراردادنشان در خط سیر ناشناخته و اسرارآمیز جهان است.^(۱)

برای وقایع نگار این که امور جهان به واسطه مشیت تعین یافته اند یا این که

1. explication

اموری تماماً طبیعی هستند هیچ‌گونه تفاوتی ایجاد نمی‌کند. خوانش بسیاری از کتاب‌ها که از اواخر قرون وسطی به بعد در فرم «وقایع‌نگاری» به دست ما رسیده‌اند – که برخی اگر بخواهیم کارمان را از آن‌ها آغاز کنیم بی‌شک لحنی تاریخی دارند – ملاحظات بنیامین را تأیید می‌کند و به نظر می‌رسد که هر دو گونه، ولو با در نظر داشت چند توضیح، می‌توانند در یکدیگر ادغام شوند. نخست، وقایع‌نگاری ممکن است دربرگیرنده توضیحی در باب رخدادهایی باشد که بازگو می‌کند اما، در مقام قاعده، این دو (یعنی ثبت و روایت) به‌وضوح از یکدیگر جدا هستند. با وجود این، به عنوان نمونه، یک متن^۱ یقیناً تاریخی همچون کرونیکا^۱ اثر مائو ویلانی^۲ که به اواسط قرن چهاردهم مربوط می‌شود روایت و توضیحی تماماً مرتبط را پیش چشمانمان قرار می‌دهد؛ رویدادهای دقیقاً مشابه که وقایع‌نگاری ناشناس که در آن دوره می‌زیسته آن‌ها را به‌گوش رومی نگاشته و ثبت کرده، و به‌صراحت آن دو را از هم جدا کرده، و دقیقاً همین جدایی است که به روایت او لحن زنده و خدشه‌ناپذیر وقایع‌نگار کلاسیک را بخشیده:

طی ایام روزه‌داری به سال ۱۲۵۳ میلادی، در شنبه‌ای در ماه فوریه، ناگهان صدایی از میان انبوه جمعیتی که در بازار، در میدان رومی حضور به هم رسانیده بود برخاست: «گوش کنید! گوش کنید!» و آن‌گاه، جمعیت محلی به هیجان آمد و همچون اجنه در هر سو شروع به دویدن کرد. مردمان کاخ مجلس سنا را سنگ‌باران کردند و دست به غارتگری زدند، و آنچه خاصه در پیش‌اش بودند چیزی نبود جز اسب‌های سناتور. آن هنگام که صدای بلوا به گوش کنت برتولدو اُرسینی رسید، تنها چیزی که از ذهنش گذشت این بود که خانه و کاشانه‌اش را در امان نگاه دارد. [از این رو] همچون یک بارون اصیل تمامی سلاح‌هایش را به دست گرفت و هرچه البسه نظامی داشت بر تن کرد، کلاهخود رخشنده‌ای بر سر نهاد و بر پاشنه‌هایش مهمیز زد. به طبقه تحتانی رفت تا بر اسبش بنشیند. [همان

هنگام صدای نعره و هیاهو به گوش سناتور نگون‌بخت رسید. شمار برگ‌هایی که در خزان از درختان بر زمین می‌افتند کم از شمار چوب و سنگی بود که بر سر او باریدن گرفته بود. برخی از مردم به واقع اقدام به سنگ‌پراکنی می‌کردند و برخی تنها به تهدیدی بسنده. سناتور چنان از این یورش در بهت فرو رفته بود که خزیدن در زیر سپر نیز هیچ به کارش نمی‌آمد. خشم بر تمامی جمعیت در سرتاسر مسیر مشرف به ساختمان سانتا ماریا مستولی شده بود. زیر آن رگبار سنگین سنگ، نه از جبهه و مقام او چیزی بر جای مانده بود و نه می‌دانست چه بر سرش خواهد آمد. و آن‌گاه آن مردمان بی‌رحم و سرکش کار خود را کردند، کنت را چون سگی سنگسار کرده، آن‌چنان بر سر و صورت او سنگ‌ها انداختند که گویی سنت استغان است. در همان وقت و همان محل بود که کنت از این زندگانی بیرون رانده شد. کلامی حتی بر زبان نراند. زمانی که مُرد، همان‌جا رهایش کردند، و مردم همه به خانه‌های خویش بازگشتند.^(۲)

در این‌جا روایت قطع می‌شود و وقایع‌نگار، با آوردن جمله‌ای بی‌مناسبت به لاتین، توضیحی سرد و منطقی ارائه می‌دهد: «علت چنین خشونت‌آلودگی بود که این دو سناتور همچون ستمگران زیسته بودند - حتی آن زمان که مردمانشان از گرسنگی جان می‌دادند همچنان به صادرات غلات مشغول بودند.» اما پس از آن چنین توضیحی آن‌قدر غیرمسئولانه است که وقایع‌نگار بی‌درنگ توضیح دیگری اضافه می‌کند، که طبق آن گویی خشونت جمعیت تنبیهی بوده در باب این‌که چگونه از ساحت «امور مربوط به کلیسا» هتک حرمت شده بوده.^(۳) به چشم یک مورخ، هر رخدادی نشانی در خود دارد، امضایی که آن را به جریان گسترده‌تری در تاریخ متصل می‌سازد، و آن رخداد تنها در صورتی معنا می‌یابد که در قالب آن جریان بدان نگریسته شود. از سوی دیگر، وقایع‌نگار دلایلی ارائه می‌دهد که تنها هدفشان این است که او پیش از بازگشت به روایت خود، که هدف بالاتری را دنبال نمی‌کند، نفسی تازه کند.

توضیح دوم «تسلسل» دقیق وقایع‌نگارانه رخدادها را مدنظر دارد. نه این‌که وقایع‌نگار به معنای دقیق کلمه آن را نادیده بگیرد، اما قراردادنش در بستر تاریخ طبیعی نیز برایش رضایت‌بخش نیست. از این رو، در مثال مربوط به قطعات منتخب بنیامین^(۴) از کتاب صندوقچه گنج دوست خانوادگی رایبی اثر یوهان پیتر هیل، داستان شگفت‌انگیز زنی «پیر و فرتوت» که «پیوند مجدد غیرمنتظره» او با جسد تماماً سالم و در یخ محفوظ‌مانده نامزدش، که پنجاه سال پیش درگذشته، در زنجیره‌ای زمان‌مند قرار می‌گیرد که رویدادهای تاریخی را، از هر دو قلمرو طبیعی و انسانی، کنار هم می‌نشانند: زلزله لیسبون، مرگ ملکه ماریا ترزا، کاشت و برداشت کشاورزان، جنگ‌های ناپلئونی، توپ‌باران کپنهاگ توسط انگلستان، و آرد کردن گندم توسط آسیابانان، همگی از اهمیتی برابر برخوردارند. به همین شکل، وقایع‌نگاری‌های قرون وسطی نیز گذر زمان را هم با تاریخ‌ها (Anno Domini)^۱ و هم با چرخه روزها و فصل‌ها مشخص می‌سازند: «آن زمان که روز آغاز گشت...»، «در حالی که خورشید غروب کرد...»، «هنگامه برداشت محصول بود، انگورها رسیده بودند، و مردم به له کردن آن‌ها مشغول بودند...». در چنین وقایع‌نگاری‌هایی، رخدادهایی که آن‌ها را معمولاً واجد اهمیتی تاریخی می‌دانیم جایگاهی خاص به خود اختصاص نمی‌دهند – در واقع آن‌ها همان اعتباری را دارند که ما معمولاً به قلمرو بی‌اهمیت زندگی خصوصی و حیات روزمره نسبت می‌دهیم. با این حال، تفاوت در آن چارچوب زمانی و آن شتابی است که چنین رویدادهایی در آن رخ می‌دهند – این شتاب به همان شکلی ساخته نمی‌شود که «زمان تاریخی» ساخته می‌شود، یعنی استفاده از وقایع‌نگاری برای استخراج چنین رویدادهایی یک بار برای همیشه از دل «زمان طبیعی»، بلکه این دقیقاً از جنس همان زمانی است که برای اندازه‌گیری جریان رودخانه یا توالی فصول به کار می‌رود.

۱. پس از میلاد مسیح. – م.

این بدان معنا نیست که رویدادهایی که وقایع‌نگار آن‌ها را برمی‌شمرد طبیعی هستند. بلکه کاملاً برعکس، به نظر می‌رسد که آن‌ها خود این مفهوم را که تاریخ و طبیعت متضاد یکدیگرند به پرسش می‌گیرند. وقایع‌نگار مابین تاریخ سیاسی و تاریخ طبیعی، نوع سومی از تاریخ را وارد می‌کند، تاریخی که به نظر می‌رسد نه در آسمان‌ها جای دارد و نه در قلمرو امور دنیوی، اما هر دو را از نزدیک نظاره می‌کند. در واقع، وقایع‌نگار بین اعمال انسانی (*res gestae*) و بازگویی آن‌ها (*historia rerum gestarum*) تمایزی قایل نمی‌شود، به گونه‌ای که گویا دومی (حالت بازگویی راوی) جزء جدایی‌ناپذیر اولی (خود آن اعمال) بوده. به همین دلیل است که هرگز حتی به ذهن شونده یا خواننده هم خطور نمی‌کند که آیا این وقایع‌نگاری درست است یا نه. وقایع‌نگار چیزی ابداع نمی‌کند، و نیازی به تأیید اعتبار منابع نیز ندارد، حال آن‌که مورخ باید صحت تکتک منابع را تأیید کند. تنها سند وقایع‌نگار کلام شفاهی است – کلام خودش، و نیز سخنانی که اتفاقاً از طریق آن‌ها از آن ماجرا که بعداً بازگو می‌کند، خواه شاد بوده و خواه غم‌انگیز، اطلاع یافته است.

در مورد ما، استفاده از وقایع‌نگاری در مقام یک فرم ادبی اهمیتی مضاعف دارد. همچنان که عنوان شعر «Hälfte des Leben» (نیمه عمر) به نظر می‌رسد به سیاقی پیشگویانه به آن اشاره دارد، زندگی هلدرلین به شکلی دقیق به دو بخش تقسیم شده: سی و شش سال اول، از ۱۷۷۰ تا ۱۸۰۶؛ و سی و شش سال مابین ۱۸۰۷ و ۱۸۴۳، که او در آن دوره فردی همچون بود که در خانه نجاری به اسم ارنست سیمر زندگی می‌کرد. شاعر، علی‌رغم ترس‌هایش در باب طردشدن از زندگی اجتماعی، نیمه اول زندگی را به سفر کردن در جهانی گسترده‌تر و به نسبت درگیر در رخداد‌های جاری گذراند – و تنها پس از آن بود که نیمه دوم را تماماً منفک از جهان بیرون سپری کرد. به‌رغم ملاقات‌کنندگانی که هزار چندگاهی به دیدارش می‌آمدند، چنان بود که گویی دیواری او را از هر گونه ارتباط با اتفاقات

بیرونی جدا ساخته بود. یکی از حکایات نمادین در این باره این است که وقتی ملاقات‌کننده‌ای از او می‌پرسد آیا در مورد آنچه در یونان اتفاق می‌افتد خوشحال است یا نه، او – طبق آنچه به الگویی معمول بدل شده بود – فقط می‌گوید: «اعلیحضرت، این سؤالی است که من نباید و نمی‌توانم به آن پاسخ دهم.» به دلایلی که امیدوارم برای خواننده روشن شود، هلدرلین بر آن شد که هرگونه مشخصه تاریخی را از اعمال و کنش‌های زندگی روزمره‌اش حذف کند. طبق نظر نخستین زندگی‌نامه‌نویسش، او اغلب با لجابت تکرار می‌کرد: «Es geschieht mir nichts» «هیچ‌چیز در زندگی من رخ نمی‌دهد». چنین زندگی‌ای فقط می‌تواند موضوع یک وقایع‌نگاری باشد – و نه پژوهشی تاریخی، و ای بسا کمتر موضوع تحلیلی بالینی یا روان‌شناختی. از این منظر، انتشار مداوم اسناد جدید مربوط به نیمه دوم زندگی او (در سال ۱۹۹۱ یک مخزن مهم اطلاعات در آرشیو نورتن‌گن کشف شد) امری بی‌مناسبت خواهد بود و به نظر نمی‌رسد که چیز جدیدی به حقایق متقن کنونی بیفزاید.

این موضوع این اصل روش‌شناختی را تأیید می‌کند که معنای کلی حقیقت یک زندگی را نمی‌توان تنها از مجرای کلمات تعریف کرد و به تمامی عیان ساخت – بلکه این آن چیزی است که تا اندازه‌ای باید پنهان باقی بماند. معنای کلی حقیقت یک زندگی آن گریزگاهی است که در آن رویدادها و بخش‌های گوناگون، که تنها موادی هستند که می‌توانند به سیاقی غیرمنسجم به قامت یک زندگی‌نامه درآیند، با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند. هرچند معنای کلی حقیقت یک هستی فرار است و در مقابل تمامی انگیزه‌های روایی مقاومت می‌کند، با این حال به مثابه یک «شمایل»^۱ خود را آشکار می‌سازد، یعنی در مقام چیزی که به معنایی اشاره می‌کند که واقعی است اما با این حال پنهان باقی می‌ماند. در نتیجه،